

چالش‌ها و موانع نهادی و ساختاری توسعه در ایران از منظر الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت

رسول عباسی تقی‌دیزج^۱، امین فتحی^۲

چکیده

تئوری‌های توسعه غربی به خاطر مبانی فکری و گزاره‌های اخلاقی و اعتقادی که در طراحی آنها به کار رفته؛ به جز برخی از شاخص‌های کلی، همخوانی با اندیشه اسلامی و فرهنگ بومی ما نداشته و نمی‌تواند نیازهای جامعه مسلمان ایران را برآورده کند. گواه این ادعا غلبه دید فنی و سخت‌افزاری به توسعه و تب‌فراگیر آن در بین تصمیم‌گیران و سیاست‌گذاران کلان است که متأسفانه با ناکامی مواجه بوده و چندان که باید جامعه را به سمت توسعه رهنمون نساخته است. این مسئله از آنجا نشأت می‌گیرد که فهم توسعه به علت فقدان یک تئوری منسجم بومی - اسلامی (احصاء ملزومات توسعه) و عدم وفاق معنایی بر سر آن، دچار اختلال نظری است. هدف پژوهش؛ تبیین عوامل محل توسعه به لحاظ جامعه‌شناختی در قالب یک دستگاه نظری بومی است. در این چارچوب نظر بر این است که برای تحقق توسعه، جامعه باید حائز مجموعه شرایط نظام قواعد در حوزه‌های کنشی، تفاهم و وفاق معنایی در گنجینه‌های معنوی و فرهنگی، ادخال در حوزه‌های چهارگانه سیاست، اقتصاد، فرهنگ و اجتماع و علم‌پذیری و محاسبه‌نگری باشد، شروطی که در جامعه ما حضور کم‌رنگی دارد.

کلمات کلیدی: موانع نهادی و ساختاری، نظام قواعد، تفاهم معنایی، محاسبه‌گری و علم‌پذیری، الگوی اسلامی ایرانی

مقدمه

تئوری‌های توسعه غربی به خاطر مبانی فکری و گزاره‌های اخلاقی و اعتقادی که در طراحی آنها به کار رفته؛ به جز برخی از شاخص‌های کلی، همخوانی با اندیشه اسلامی و فرهنگ بومی ما نداشته و نمی‌تواند نیازهای جامعه مسلمان ایران را برآورده کند. آنچه که موجب می‌شود الگوی پیشرفت غربی را برای جامعه خود ناکافی بدانیم، در درجه اول، تفاوت بنیانی و ریشه‌ای بین نگاه جامعه و فلسفه غربی به انسان با نگاه اسلام است.

عطف به این تفاوت بنیانی، علیرغم اینکه در طول سالیان گذشته، برنامه‌ها و مدل‌های مختلفی با محوریت اندیشه‌ی امام و آرمان‌های انقلاب برای پیشرفت نظام اسلامی طراحی و اجرا شده است؛ اما در این مسیر، فراز و نشیبها و کاستی‌ها کم نبوده است. افراط و تفریط در برخی موارد با تقلید رویکردی خاص و تغلیب آن بر سایر ابعاد زندگی، موجبات ایجاد اشکال و گاه انحراف را فراهم ساخته است (سیاهپوش، ۱۳۹۲). بدیهی است که لازمه هر توسعه‌ای، دگرگونی در فرهنگ و باور جامعه است. لذا نباید نقش انسان را نادیده گرفت؛ چون انسان ضامن توسعه و غایت آن است؛ در این صورت، پیش شرط توسعه، داشتن انسانی توانمند، خلاق، منظم، پویا، جسور، مدبر، قانون‌گرا با وجدان کار بالا، معتقد به حقوق برابر، انتقادپذیر، امیدوار به آینده، مسؤلیت‌پذیر، مشارکت‌گرا، آزاد اندیش، جست‌وجوگر و با اعتماد به نفس بالا است (یوسفی نژاد، ۱۳۸۲). ویژگی‌هایی که انتظار می‌رود فرهنگ و انگیزه دینی، آنان را برآورده سازد. این ویژگی‌ها از هر

۱. دانشگاه محقق اردبیلی، استادیار گروه تاریخ و جامعه‌شناسی Rasoulabbasi84@gmail.com

۲. دانشگاه محقق اردبیلی، استادیار قرآن و حدیث گروه معارف اسلامی amin.fathi45@gmail.com

دو جنبه مادی و معنوی توسعه به همراه دارد، مواردی که اسلام بر توسعه متوازن آن در جامعه تأکید دارد. در مورد بعد مادی توسعه، آمده است: «هُوَ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا» (هود: ۶۱)؛ او (خدا) شما را از زمین ایجاد کرد و به آبادانی در آن گماشت. لذا، اگر رسیدن به اهداف متعالی را هدف توسعه در اسلام تلقی نماییم، بدون شک، رسیدن به این اهداف مستلزم در دست داشتن ابزار مادی و معنوی است؛ آیات قرآن نشانگر آن است که عمران و توسعه مورد نظر اسلام تنها دارای بعد مادی و اقتصادی نیست، بلکه برای عمران و توسعه ابعاد انسانی، اخلاقی، روانی و معنوی نیز مدنظر است. بر این اساس، زمین آن‌گاه آباد (توسعه یافته) است که رشد و افزایش ثروت انسان‌ها همراه با آرامش و آسایش آنان باشد (رضایی، ۱۳۸۹).

با وجود کثرت ادبیات نظری پیرامون مفهوم توسعه در جهان امروز، متأسفانه کنشگران علمی جامعه ما به دلایلی گوناگون کمتر با مراجعه به میدان تجربی به تدوین تئوری بومی و اسلامی از علل توسعه نیافتگی و عوامل مخل آن همت نهاده‌اند. اغلب دیدگاه‌ها و نگرش‌های ارائه شده، در خطر ساده‌گویی و ملاحظه احتمال خطا، ساده‌انگارانه بوده و قالب‌های نظری بسط داده شده، بیشتر جنبه برونزا داشته‌اند. مسیرهای علی مجموعه موارد و یا مصادیق تجربی دیگری، مبنای تحلیل مسئله واقع شده و این تبیین‌ها کمتر به موانع درون‌زایی که ویژگی ذاتی و منحصر به فرد جامعه ماست، اشاره داشته‌اند. به عبارتی از نسخه واحدی برای واحد تحلیل منحصر به فرد بهره گرفته شده است. این ادعا از این تفکر سرچشمه می‌گیرد که به زعم مقاله، مسیرهای منتهی به توسعه متنوع بوده و هر موردی (کشوری) با ترکیب علل منحصر به فردی (یعنی حضور و یا غیاب مجموعه عواملی خاص در کنار هم) به توسعه که هدف آن، پاسخگویی به نیازهای انسان اجتماعی است، دست یافته‌اند. این در حالی است که هر کشوری دارای ترکیب علی متغیر و منحصر به فردی است و جوامع گوناگون از پیچیدگی به مراتب بالاتری برخوردارند، به طوری که تئوری‌های تجویزی و روش‌های علمی که قرار است در صدد آزمون آن برآیند در فاصله دوری نسبت به آن واقعیات قرار دارند و نمی‌توان تئوری‌های عمومی دارای برد کلان را مبنای تبیین علل توسعه نیافتگی هر موردی با ترکیب شروط متفاوتی قرار داد. لذا در تبیین علل یک واقعیتی که منشأ آن صرفاً اتفاق یا اتفاقاتی در یک مقطعی از برش تاریخی نیست و عوامل متعددی اعم از تاریخی و غیرتاریخی در بروز آن نقش دارند، نمی‌توان قضاوت ساده‌انگارانه‌ای داشت و باید با نگاهی چند سطحی و تعمق در علل وقوع پدیدها و واقعیت‌های امروز، با تعریف مفاهیم و گزاره‌هایی منطقی به منشأ رخدادهای حاضر، همت گماشت.

در این راستا شاید بر همگان روشن باشد که جامعه ما در اثر عوامل علی متعدد، در تحقق توسعه به مفهوم اعمّ با مسائل و مشکلاتی از جمله اختلال در حوزه‌های گوناگون دست به گریبان است. لذا در این مقاله، در چارچوب یک علیت عطفی و ترکیبی ضمن اشراف به تبیین‌های عالمانه در حوزه‌های تخصصی دیگر با تکیه بر بعدی از اجزاء یک ساختار کلی، بر این نظر است که در جامعه ما منشأ توسعه نیافتگی عمدتاً به فقدان نظام قواعد در حوزه‌های کنشی گوناگون، عدم تفاهم و وفاق معنایی بر سر گنجینه معنوی و فرهنگی، عدم ادخال فراگیر در حوزه‌های چهارگانه سیاست، اقتصاد، فرهنگ و اجتماع و بی‌اعتمادی به نهاد علم و یافته‌های علمی، فقر علم‌پذیری و محاسبه‌نگری بر می‌گردد. مجموع ابعادی که بطور جداگانه ضمن تحلیل و تشریح نظری آنها، به مصادیق تجربی آن اشاره شود.

در این مقاله که ارتقای قابلیت انسان بر اساس شاخص‌های اخذ شده از آموزه‌های جامع دینی مدنظر است، نویسندگان با طرح گفتمان پسا توسعه‌ای با تاکید بر رویکرد اجتماعی و مردم‌گرایانه توسعه، نمودهایی از بازنمایی‌های اجتماعی و مردم‌گرایانه را برای توسعه به عنوان یک رویکرد بر گزیدند. محور اساسی این مقاله تاکید بیشتر بر مشارکت توده در فرآیند توسعه است. نکته مهمی که در این ارتباط باید به آن اشاره داشت این است که هر یک از عوامل چهارگانه مورد اشاره در قالب یک علیت عطفی و ترکیبی اثرات چند سویه‌ای بر نهادها، گروه‌ها و سازمانها به مثابه کنشگران جمعی و ساختارهای کلان (اقتصاد، سیاست، اجتماع و فرهنگ) داشته و کرائی آنان را تحت تأثیر قرار می‌دهند. لذا در این مقاله مراد از نهادها، سازمانها و گروه‌ها به مثابه کنشگران جمعی و ساختارها همان ابعاد چهارگانه نظام است و هر یک از مفاهیم محوری ضمن ایجاد نظم و بهگشت در حوزه ساختاری، بهگشت و توسعه سازمانی (نهادی) را نیز رقم خواهد زد.

فقدان نظام قواعد در حوزه‌های کنشی متعدد

مطابق با مدل نظری بسط داده شده، اولین رکن توسعه، داشتن نظام قواعد یا قاعده بازی در همه حوزه‌های کنشی است. یعنی یک نظام باید توانایی خلق قواعد در حوزه‌هایی چون اقتصاد، اجتماع، سیاست و فرهنگ را در توزیع منابع کمیاب و ارزشمند داشته باشد و به یک قرارداد زمینی مورد توافق همگان دست یابد. قاعده بازی از پیش مشخص و معلوم باشد و دستیابی به هیچ منبع ارزشمندی از پیش برنده و بازنده نداشته باشد. قاعده بازی رشک و حسد برانگیز نبوده و ویژگی‌های محولی نباید در احراز منابع ارزشمند نقش داشته باشد. به عبارتی دیگر؛ قاعده عدالت و انصاف در هر حوزه کنشی جاری و ساری گردد، چیزی که در جامعه ما در سطح نظام‌های رسمی حضور کم‌رنگی دارد و خاص‌گرایی، برادری قبیله‌ای، جریان‌های خودی و غیر خودی و نقض شایسته سالاری هم نتیجه و هم پیامد آن است، موضوعی که منشأ بسیاری از فسادهای نظام مندی که دامنگیر جامعه ما شده است، ناشی از آن است.

در این ارتباط چلبی (۱۳۷۵) بیان می‌کند لازم است هنجارها تصریح شوند. در تصریح هنجاری، هنجارها به عنوان دستورالعمل‌های اجتماعی باید حتی‌المقدور شفاف سازی و از حالت دو پهلو، مبهم، ابهامی و تفسیرپذیر خارج شوند. تعمیم هنجاری از جمله موارد مهم دیگر است تا جایی که بتوانند شامل قریب به اتفاق (تمامی) اکثریت آحاد جامعه شوند؛ یعنی همه در برابر آنها برابر باشند. یا عبارتی فشار هنجاری یا میزان تسلط اجتماعی و تعهد نسبت به آنها تقریباً نرمال باشد. با این حساب نه تنها قاعده اجتماعی کارا می‌شود، بلکه نخست خصلت «مقترن» به خود می‌گیرد؛ یعنی اینکه هنجار فرست و هنجار گیر هر دو به یک اندازه مشمول آن می‌شوند، دوم به همان نسبت از انواع جانبداری‌های آن کاسته می‌شود. در یک کلام، هنجار اجتماعی باید آنچنان خردمندانه و تعمیم یافته باشد که به تعبیر رالزی، هرکس بتواند در «پشت چادر جهل» از آن دفاع کند که این آزمون عادلانه بودن آن نیز خواهد بود. تحقق شروط فوق می‌تواند موجبات شکل‌گیری وفاق هنجاری فعال را برای جامعه فراهم سازد و اجازه دهد تا نظام هنجاری بطور مؤثر و با کمترین هزینه، در حد خود، عمل نماید (چلبی، ۱۳۷۵: ۱۲۱).

یک مثال در توزیع منبع معرفتی (آموزش) می‌تواند به فهم این امر مهم کمک کند. واضح است که هر نظام سیاسی در کنار دیگر مکانیسم‌های توزیع منابع کمیاب، برای توزیع منابع معرفتی نیز باید قاعده و هنجار داشته باشد. حال این سؤال مطرح است که این کالای ارزشمند در جامعه باید به چه صورتی توزیع شود؟ آیا می‌توان این کالای ارزشمند را در چارچوب قرائت تساوی‌گرای رادیکال مثل کیک تقسیم نمود و به هر کسی سهمی از آن در نظر گرفت یا باید ضابطه خاصی برای توزیع این منبع ارزشمند وجود داشته باشد. تا کارائی مورد نظر جامعه (مثلاً تأمین پزشک برای محافظت از سلامت مردم) محقق شود؟ اصلاً چه نوع عدالتی در آموزش عالی با نیازهای جامعه و کارائی نظام آموزش عالی مطابقت دارد؟ طبیعی است جامعه‌ای که نتوانسته باشد به این سئوالات پاسخی داشته باشد، در آموزش عالی برنامه توسعه ندارد. حال فرض کنید که در حوزه آموزش قواعدی چندان مشخصی برای این حوزه کنشی تدوین نشده باشد و در دستیابی به این منبع ارزشمند (نظام معرفتی) در نقش‌ها و مواضع مختلف، انصاف رویه‌ای و پیشینه‌ای نقض شده و از تسری امتیازات از حوزه‌ای به حوزه آموزش جلوگیری نشود. قوانین تدوین شده مطابق با خواست و سلیقه فردی نقض شده و در جذب دانشجو، هیأت علمی، ارتقاء و انتصابات مدیریتی از قاعده روشن و شفاف تبعیت نشود. مثلاً در ارتقاء کنشگران علمی قاعده‌ها در برابر افرادی انعطاف پذیر شوند و از یک وحدت رویه ای برخوردار نباشند. اینکه طرف متقاضی ارتقاء کیست و تا چه اندازه قدرت لابی‌گری دارد، در تصمیم‌گیری‌ها دخیل بوده و اعضای هیأت ممیزه دانشگاهی، پرونده علمی آن فرد را زیاد زیر ذره بین قرار ندهند. به طور مثال فردی با ۱۵ مقاله نتواند ارتقاء پیدا کند و فرد دیگری با ۵ مقاله به دانشیاری ارتقاء پیدا کند. این امر مصداق بارز نقض انصاف رویه ای است. همچنین ممکن است در جذب یک دانشجوی تحصیلات تکمیلی و یا عضو هیأت علمی، تأثیر ویژگی‌های محولی (جنسیت، دین، نژاد، ثروت یا وابستگی حزبی و سیاسی خاص) بر نظر تصمیم‌گیران تأثیر بگذارد که این مصداق بارز نقض انصاف پیشینه‌ای است. همچنین ممکن است در تصمیمات اعضای تصمیم‌گیر، تسری امتیاز فردی از حوزه دیگر به حوزه آموزش مبنای تصمیم‌گیری باشد، مثلاً چون فرد ورزشکار است و صاحب ۲ مدال المپیک است یا فرد خیر و نیکوکاری است در مقایسه با رقبای خود که از تخصص بالایی برخوردارند، در بین متقاضیان به عنوان عضو هیأت علمی جذب شود. این امر مصداق بارز تسری امتیاز از یک حوزه به حوزه دیگر است و نقض انصاف و عدالت محسوب می‌شود. گرچه کسی نمی‌تواند منکر امتیاز و منزلت آن افراد در حوزه خودش باشد، اما تسری امتیاز حوزه‌ای به حوزه دیگر، مصداق نقض انصاف و عدالت ملازم کارائی است. این مثال‌ها در حوزه‌های عدالت در مسائل مدیریتی و انتصابات افراد نیز می‌تواند زده شود، مثلاً چون فرد به فلان جریان فکری وابسته است، صاحب قدرت است، از فلان قوم و نژاد است، ثروتمند است، به فلان طبقه تعلق دارد، به فلان مذهب و کیش تعلق دارد، یا فلانی توصیه کرده است، یا فرد خیر و نیکوکاری است یا هنرمندی محبوب و دوست داشتنی است، پس یکی از مناصب مهم را در حوزه آموزش در اختیارش بگذاریم، در حالی که فاقد تخصص و توانایی در آن حوزه است (اقتباس از جاکوبز^۱، ۲۰۱۰).

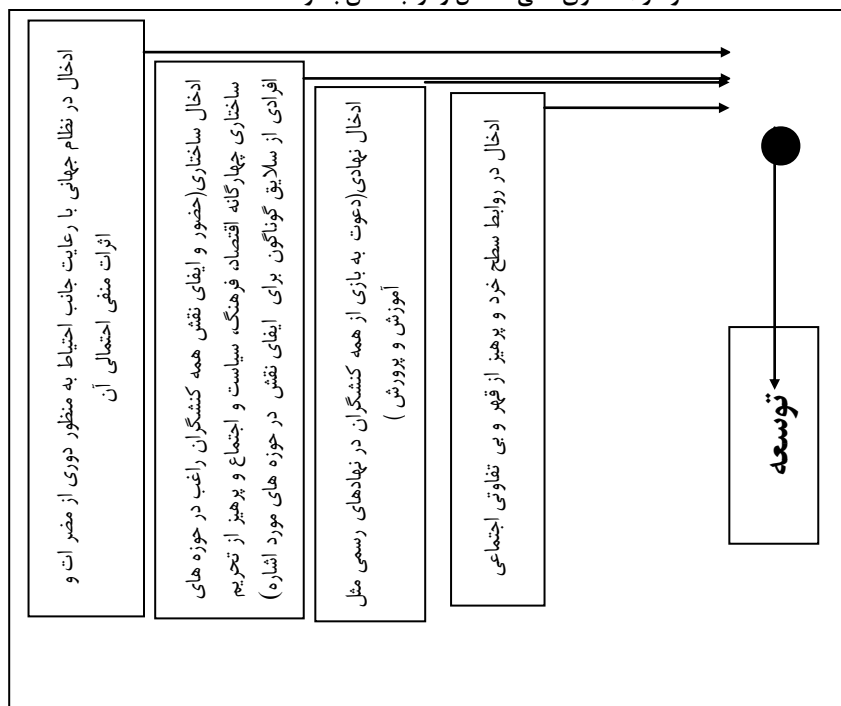
لذا درست آن است که با تنظیم هنجاری رقابت و اعمال قاعده و هنجار شایسته سالاری کسانی باید به عنوان دانشجوی تحصیلات تکمیلی، هیأت علمی، مدیر و ... در خرده نظام علمی جذب شوند که استعداد و توانایی لازم را

داشته باشند. به هیچ وجه نباید از رویه‌های واحد در برابر هیچ کس و با تجزیه هیچ نوعی از صفات و ویژگی‌های انسانی به جزء هنجار رقابت، شایستگی و تفاوت‌های فردی عدول کرد و مماشاتی در مورد هیچکدام از ابعاد انصاف (رویه‌ای، زمینه‌ای و بی‌انصافی در تسری امتیاز از حوزه‌ای به حوزه دیگر) با کسی داشت. حال فرق نمی‌کند که این کالای ارزشمند، اقتصادی (پول)، فرهنگی (معرفت)، سیاسی (قدرت) و یا اجتماعی (احترام و منزلت اجتماعی) باشد.

عدم ادخال فراگیر در حوزه‌های چهارگانه ساختاری

با اینکه چلبی (۱۳۷۵) ادخال اجتماعی را ناظر به فراگرد توسعه اجتماعی می‌داند، در این مقاله با الهام از نظریه آمارتیاسن (۱۳۹۱) به معنی حضور فعال و فراگیر همه کنشگران در تمام حوزه‌های کنشی (سیاست، اقتصاد، فرهنگ و اجتماع) در سطوح تحلیلی متعدد می‌داند، به گونه‌ای که امکان شکل‌گیری خودی و غیرخودی در هیچ حوزه‌ای ممکن نباشد. در اثر وجود ادخال در جامعه، هیچ گونه تحریمی در هیچ سطحی نمی‌تواند شکل بگیرد و تمایزات مبتنی بر ویژگی‌های محولی رنگ خواهد باخت. جامعه از تمرکز بر ارزش‌ها و باورهای واحدی که هیچ گونه اقتناع و توافقی در مورد آن صورت نگرفته است به سمت یک نظم مبتنی بر وفاق پیش می‌رود. اجازه دهید با طرح نموداری در توضیح ادعای مورد نظر، بیشتر توضیح دهیم.

نمودار ۱: الگوی علی ادخال و ارتباط آن با توسعه



مطابق با نمودار فوق در سطح فراملی باید اشاره کرد که هیچ کشوری نیست که ارتباط استراتژیک با دول کثیری در نظام جهانی نداشته باشد یا به عبارتی ادخال در نظام جهانی صورت نگرفته باشد، اما کشوری توسعه یافته باشد،

داده‌های جهانی شدن که همه ساله توسط درهر، گاستون و مارتنز^۱ منتشر می‌شود گویای آن است که کشورهای توسعه یافته عموماً کشورهایی‌اند که به میزان گسترده‌ای با نظام جهانی مراوده دارند. جایی که ما در این حوزه مشکل داریم. حال سؤال اینجاست که در نظم کنونی جهان که مبتنی بر تفاهم ارتباطی و نظم هنجاری نبوده و بر زر و زور متکی است، چه کنیم؟ پاسخ به این سؤال آن است که در نظم کنونی باید ضمن ادخال در نظام جهانی با اتخاذ دیپلماسی عقلانی، هژمونی حاکم بر جهان را با تدبیر و عقلانیت به چالش بکشیم. مصداق بارز کشوری موفق در این زمینه چین است که تا سال ۱۹۷۸ که تفکر مائو بر آن کشور حاکم بود، با اتخاذ سیاست درهای بسته و عدم ادخال در نظام جهانی، به لحاظ شاخص‌های توسعه در شرایط حداقلی قرار داشت، اما با پایان دوره مائو و اتخاذ سیاست درهای باز به خوبی توانستند از پتانسیل‌های بالقوه فرامولی بهره‌مند شده و در حوزه‌های مختلف حرفی برای گفتن داشته باشند. برای مثال در حوزه آموزش عالی، در حالی که دانشگاه‌های این کشور در قبل از سال ۱۹۷۸ در مقیاس جهانی مطرح نبوده و از حیث تولید علم در سطح بسیار نازلی بودند، با ورود به عرصه رقابت جهانی، ۵ دانشگاه این کشور در مقیاس جهانی دارای شهرت و آوازه بین‌المللی گشته و در کنار کشورهای چینی فرانسه و بریتانیا در لیست ۱۰۰ تایی‌ها قرار گرفتند. همچنین این کشور اکنون به لحاظ تولید علم در رده دوم جهانی قرار دارد. این تحول در اقتصاد، تکنولوژی و در سایر حوزه‌ها نیز تا حدود زیادی صادق است.

به لحاظ تئوریک، ادخال در نظام جهانی موجب می‌شود که نظام آموزش عالی دچار تغییرات سریعی شود. جهانی شدن ضروری می‌سازد که دانشگاه‌ها برای تثبیت موقعیت خود در محیط جهانی در حال تغییر برای حضور مؤثر در عرصه رقابت به اصلاح و بازسازی خود بپردازند (جیانگ، ۲۰۰۵: ۱۳۷-۱۳۶). جهانی شدن به لحاظ ساختاری شرایطی را در نظام آموزشی ایجاد می‌کند که موجب اصلاح نظام آموزشی در راستای ایجاد انگیزه برای کارائی و پاسخگویی به نیازهای بازاری می‌شود (واتسون، ۱۷: ۱۹۹۸). کاریانیس و الکساندر معتقدند که در اثر تقاضای بازار، برنامه‌های دانشگاهی انعطاف‌پذیر شده و خود را با تقاضای متغیر و پیچیده بازار هماهنگ می‌کنند (۲۰۰۶: ۲۸).

بین‌المللی شدن یکی دیگر از واکنش‌های استراتژیک دانشگاه‌ها به جهانی شدن بوده و این فرایند بطور عمیق متأثر از جهانی شدن است. تیچلر (۲۰۰۴) معتقد است که بین‌المللی شدن آموزش عالی در مقیاسی جهانی به بازار و رقابت مربوط است. وی بین‌المللی شدن را به عنوان «تغییر اساسی در آموزش عالی با هدف افزایش فعالیت‌های عرضی در مقیاس وسیع‌تر تعریف می‌کند» (وایت و آدامز به نقل از پورتنوی و همکاران، ۲۰۱۰: ۲۲۱-۲۲۰). تیچلر بیان می‌کند که در اثر فرآیند بین‌المللی شدن، دانشگاه‌ها به عنوان مؤسساتی بین‌المللی در نظر گرفته می‌شوند که به ذخیره دانش و تولید و انتقال آن در سطح جهانی می‌پردازند. با بین‌المللی شدن آموزش عالی، انتقال اطلاعات و تولید نوآوری در مقیاس جهانی میسر می‌شود و کسب شهرت و آوازه در مقیاس وسیع به عنوان ملاک کیفیت آکادمی، از بین‌المللی شدن تأثیر می‌پذیرد (تیچلر به نقل از ماتو، ۲۰۱۰: ۲۶۶). بواسطه بین‌المللی شدن، دانشگاه‌ها خود را در پاسخ به تقاضاهای رقابت جهانی تنظیم می‌کنند و بین‌المللی شدن آموزش عالی زمینه رشد آن را برای حضور در بازارها و صادرات و واردات

1. Dreher, Gaston & Martens
1. Watson

خدمات آموزش عالی افزایش می‌دهد (جیانگ، ۲۰۰۵: ۱۸۴). دیویس^۱ (۱۹۹۵)، جان استون و ادلاستین^۲ (۱۹۹۳) معتقدند که بین‌المللی شدن آموزش عالی موجب بهبود رقابت پذیری می‌شود (همان: ۱۵۹). نتشوی و لتسکا (۲۰۱۰) نیز تضمین کیفیت در آموزش عالی را پاسخی به بین‌المللی شدن آموزش عالی می‌دانند (نتشوی و لتسکا به نقل از پورتنوی و همکاران، ۲۰۱۰: ۶۱). با بین‌المللی شدن آموزش عالی، عاملیت‌های بین‌المللی به انتشار ایده‌ها و راهبردهای جدید کمک می‌کنند. آرای مشاورین بین‌المللی موجب می‌شود، کشورهایایی که نظام آموزش عالی آنها بین‌المللی شده‌اند، در صدد اصلاح نظام آموزشی خود بر آیند (مارجینسون و رودز، ۲۰۰۲: ۳۰۰-۲۹۹).

مثالی دیگر در حوزه صنعت گردشگری است. صنعت گردشگری مصداق یک مورد عملگراییانه‌ای از جهانی شدن است. صنعت گردشگری جایگاهی است که کاملاً با قلمروزدائی و جهانی شدن در ارتباط است (وود، ۲۰۰۶: ۲۲) و این جهانی شدن است که مقصد تعطیلات را در متن نظام جهانی تعیین می‌کند (ماوفورث و مانن، ۲۰۱۶: ۵۱). مطالعه تجربی یکی از نویسندگان در سطح کلان (مّلی - عرضی) حاکی از آن است که در کنار متغیرهایی چون میزان سرمایه اجتماعی، فقدان تضاد درونی، قدرت رقابت پذیری زیرساخت‌ها و جذابیت فرهنگی و طبیعی، جهانی شدن سیاسی و اجتماعی نقش وافر در جذب گردشگر خارجی دارد.

در سطح ساختار درونی (کلان)، تحدید دایره کنشگران و تحریم افرادی از سلايق گوناگون برای کنشگری در حوزه‌های چهارگانه اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی موجب بی‌نظمی اجتماعی شده و برقراری نظم مبتنی بر وفاق را غیرممکن خواهد کرد. در چنین شرایطی برادری قبیله‌ای جایگزین انسجام اجتماعی فراگیر گشته و مفاهیم خودی و غیرخودی در جامعه به واژه‌های پرکاربردی تبدیل خواهد گردید. مدیریت تضاد و حل آن در حوزه‌های چهارگانه مشکل خواهد شد. در جامعه سیگنال‌های متفاوتی به گوش خواهد رسید. جامعه از توان جمعی برای تحقق هدف محروم شده و هزینه‌های زیادی را تقبل خواهد نمود. چون اقناعی در میان نیست، فساد و رانت اقتصادی، تضاد سیاسی بین نخبگان، نفاق اجتماعی و فرهنگی و رشک و حسد در دامنه گسترده‌ای جولان خواهند داد.

اما در مقابل طی فرآیند ادخال در جامعه تعادلی بین نظم و آزادی شکل خواهد گرفت (اتزیونی، ۱۹۹۶: ۱). اهداف واقع بینانه‌ای تدوین شده و ایدئولوژی‌های حداکثری (اینکه همه باید مثل من فکر کنند و گرنه غیرخودی اند) توان عرض اندام نخواهد داشت. تغییر نگاه به مفهوم فرهنگ صورت گرفته و جامعه بجای تمرکز بر ارزش‌ها، باورها و عقاید حداکثری به سمت برنامه‌هایی پیش خواهد رفت که مهارت‌های لازم را برای مواجهه با چالش‌های زندگی ارائه دهد. در صورت شکل‌گیری ادخال در جامعه، انسجام اجتماعی بالاتر خواهد بود. انسجام اجتماعی، با از بین بردن خاص‌گرایی، زمینه را برای شکل‌گیری شایسته‌سالاری فراهم خواهد نمود. ناگفته نماند که در انسجام قوی تلاش برای فداکاری و کمک به دیگران برای رسیدن به خیر مشترک، بیشتر خواهد شد. جایی که هم‌نوایی اجتماعی کمتر باشد، هزینه انسجام بالاتر خواهد بود (لیندربرگ، ۱۹۹۸: ۶۳).

2. Davies

3. Johnston & Edelstein

برای مثال در حوزه علم، چنانچه نظام اجتماعی از انسجام جامعه‌ای بهره‌مند باشد، در این صورت چنین نظامی زمینه‌ساز خصائل انباشتی می‌شود که هر کدام می‌تواند باعث افزایش انرژی فردی و سازمانی (هم افزایی) برای هر نوع تولید از جمله علم شوند. بعلاوه این صفات هر کدام به سهم خود می‌توانند سبب ترغیب اجتماعی برای تولید علم گردند. در عوض چنانچه جامعه از چنین نظامی بی‌بهره باشد و دچار گسیختگی اجتماعی یا مبتنی بر نوعی انسجام قبیله‌ای باشد، در این صورت با احتیاط می‌توان گفت که تمام خصوصیات برآمده از چنین آرایشی مخل تولید از جمله تولید علم هستند. برخی از این صفات عبارتند از: (۱) نفاق و تضاد اجتماعی بین‌گروهی (۲) خاص‌گرایی قومی (۳) مدیریت واگنی (۴) سوءظن اجتماعی (اعتماد کم با شعاع کم در سطح گروه‌های اولیه) (۵) احساس تبعیض و بی‌عدالتی بین‌گروهی (۶) خانواده‌گرایی. صفات فوق می‌توانند موجب به‌هرز رفتن انرژی فردی و امکانات سازمانی شده و با تحت‌الشعاع قراردادن بهداشت سازمانی، اسباب فساد اداری را فراهم نمایند. در همان حال از شایسته‌سالاری ممانعت بعمل آورده و تولید غضب اخلاقی در جامعه نمایند. اینها همه موجبات قصور در تولید از جمله تولید علم را چه به لحاظ کمی و چه به لحاظ کیفی فراهم می‌نمایند (چلبی، ۱۳۹۳: ۶۳).

به نظر نویسندگان اینکه تاریخ ایران در سده‌های اخیر مملو از تضادهای متعددی بوده که مانع از انسجام و وفاق اجتماعی فعال شده است، به دلیل نقص در فراگرد ادخال در حوزه‌های چهارگانه بوده است. برای مثال اگر موزاییک قومی ایران در تاریخ، پیوسته مستعد بروز تضاد بود، به خاطر آن بوده است که در حوزه‌های کنشی مختلف چندان مورد توجه قرار نگرفته‌اند، به عبارتی دچار ستم و تحریم فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی بوده‌اند. برای مثال حکومت در ایران بر آمده از ائتلاف افرادی با دایره محدود بوده و نمایندگی همه اقوام و اصناف و گروه‌ها و قشرها و طبقات جامعه را به هیچ وجه نداشته است (به نقل از فوران، ۱۳۷۷: ۲۳۷).

این مشکل در سطح نهادی نیز به صورت چشمگیری قابل رویت است. متأسفانه در حال حاضر سازمانهای رسمی ما به خاطر در پیش نگرفتن رویکرد ادخال فراگیر با تمام ظرفیت خود کار نمی‌کنند و از پتانسیل‌های بالقوه همه اعضای سازمان بهره‌مند نیستند. چه بسا افرادی که در حاشیه قرار دارند در جهت خلاف هدف سازمانی حرکت نموده تا سازمان را از دستیابی به هدف متعالی خویش باز دارند و کارائی رقبای خود را محدود جلوه دهند. به قول چلبی (۱۳۹۳) «اجتماع سازمانی مبتنی بر انصاف و متقاعدکنندگی کمتر در سازمانها به چشم می‌خورد». هنجار رقابت به میزان زیادی صدمه دیده و اساس دسترسی به منابع ارزشمند کمتر بر شایسته‌سالاری و نابرابری درونی استوار است. سواری مجانی در سازمانها به گمان و تجربه زیسته نویسندگان در حد اعلا است. در توزیع مواهب، مواضع، انتصاب به پایگاه‌ها و نقشهای شغلی، تفکیک خودی و غیرخودی به میزان زیادی نقش دارد. این شرایط نمود عینی خاص‌گرایی و قبیله‌گرایی است. در سطح خرد نیز بر حسب تجربه زیستی، سطح نازل روابط و میزان آن به لحاظ کمی و کیفی، فراگرد ادخال را با معضل مواجه کرده است که شاید بی‌ارتباط با موانع ساختاری و نهادی نباشد. نظم اخلاقی در جامعه ما مورد بحث جدی است. متأسفانه در اثر اخلال در فراگرد ادخال، در جامعه ما احترام متقابل اجتماعی، حفظ ارزش و کرامت فردی در حال زوال است و ما به سمت یک جامعه بی‌نشاط و بی‌روح در حرکت هستیم. تعهد عاطفی به جامعه و مسئولیت‌پذیری اجتماعی در جامعه ما در حال کمرنگ شدن است.

لازم به ذکر است که در فقدان فرصت کافی برای روابط در سطح خرد، جامعه از تولید خیر جمعی محروم می‌شود. اختلالات ساختاری و نهادی و فقدان قاعده انصاف و عدالت در توزیع مواهب و منابع ارزشمند به همکاری، تعاون و احترام متقابل در عرض جامعه صدمه می‌زند. تبعیت از هنجارها و قواعد اخلاقی موجب پیش بینی پذیری رفتار کنشگران در حوزه های چهارگانه (اقتصاد، فرهنگ، اجتماع و سیاست) می‌شود. آنومی بیماری جوامعی است که محروم از هنجارهای اخلاقی و حقوقی هستند و به معنای فقدان هنجار، اصطلاحاً به وضعیتی گفته می‌شود که یا قواعد اجتماعی ناظر بر رفتار و خواسته های افراد رفته رفته نفوذ خود را از دست داده اند و یا متناقض به نظر می‌رسند (برگر^۱، ۱۹۷۷: ۳۲۰).

همنویایی با هنجارها مستقل از ملاحظات و انتظارات درونی نیست و فعل و انفعالات منافع شخصی و مجاب کنندگی هنجارهای مشترک در این میان نقش اساسی دارد. افراد برای تولید خیر جمعی به هنجارهای اخلاقی یکسان تن در می‌دهند. اما این هنجارها بیشتر تحت تأثیر کارائی قرار دارند تا اخلاق. لذا اگر در چارچوب های تعیین شده، بحث اعتماد و تعاون در پیوندها، مورد استثمار واقع شود، سبب شکنندگی چارچوب می‌گردد. وقتی ارزش عضویت و اشتراک گروهی برای فردی پایین باشد، آنوقت همبستگی تضعیف خواهد شد و عضویت در گروه تأثیر مسلطی بر افراد نخواهد داشت (لیندبرگ^۲، ۱۹۹۸: ۹۷).

عدم تفاهم و وفاق معنایی بر سر گنجینه معنوی و فرهنگی

در این بعد، نظر بر این است که اولاً فهم مشترک و وفاق بین الادهانی بر سر اینکه ما به دنبال چه چیزی هستیم، در جامعه ما وجود ندارد. اصلاً توسعه چیست؟ وقتی ما صحبت از توسعه می‌کنیم، مراد از آن چیست و چه چیزی از آن مستفاد می‌شود؟ در ارتباط با این مفهوم و ابعاد و اجزاء آن توافق نداریم. در کشور ما متأسفانه نه تئوری علمی برای توسعه داریم و نه برداشت‌ها و وجوه استنباطی مشترکی که مشوق توسعه باشد، از عرف، سنت و موارث معنوی در اختیار داریم که بتواند یک وفاق حداکثری فعال در پیرامون آن شکل بگیرد. ناگفته نماند که تحقق یک هدف مستلزم نظام، ساختار و اجزاء نظری هدفمند و عملیاتی سازی آن است، در حالی است که ما در عمل و کردار شاهد تناقضات محوری و اساسی هستیم. موردی که در بحث ادخال در حوزه های کنشی و سطوح تحلیلی متفاوت مطرح شد، مبین آن است.

برای توضیح بیشتر، سئوالاتی مطرح می‌شود که چلبی (۱۳۷۵) در بحث اختلال نمادی به آنها اشاره می‌کند. وی در بحث اختلال نمادی اشاره می‌کند که «یکی از مقتضیات اساسی نظم جامعه ای، وحدت نمادی است. در واقع پاسخ به سئوالات کلیدی باید آنچنان کلی و تعمیم یافته باشد که بتواند به کمک زبان مشترک ملی نقطه اتکاء وحدت نمادی و یا به عبارتی چارچوب فراگفتمانی اجتماع جامعه ای را تشکیل دهد، بطوریکه این چارچوب فراگفتمانی در بر گیرنده انواع خرده فرهنگ‌ها، باشد. آن سئوالات به قرار زیر است: وظیفه نسبت به این جهان چیست؟ پاسخ مثالی: کار و تلاش.

1. Burger
2. Lindenberg

وظیفه نسبت به خود چیست؟ پاسخ مثالی: هدفداری و انضباط فردی. وظیفه نسبت به جامعه چیست؟ پاسخ مثالی: درستی و صداقت. آیا انسان دارای ارزش و کرامت است؟ بلی. آیا جامعه دارای ارزش و قداست است؟ بلی «چلبی، ۱۳۷۵: ۱۳۶».

واقعیت آن است که در جامعه ما هویت جمعی واحد که اشتراکات ما در مورد آن باید حداکثر و فعالانه باشد، تا حدود زیادی تحت الشعاع هویت‌های کوچکی چون هویت قومی، زبانی و سیاسی و ... است که هر کدام ارزش‌های جداگانه‌ای را نمایندگی کرده و با همدیگر دچار تباین محوری اند. این در حالی است که در کشورهای توسعه یافته یک همزیستی مسالمت آمیزی بین انواع هویت‌ها و ارزش‌های آنها برقرار است و این باعث شده است آنها کمتر در مقابل هم قرار گرفته و یک وفاق و همدلی بر سر ارزش‌های کلی شکل گرفته باشد. این نتیجه شاید به میزان زیادی به فراگرد مطلوب ادخال بر گردد. به عبارتی می‌توان گفت که به یک وحدتی در عین کثرت دست یافته‌اند و ایدئولوژی‌های حداکثری در آنها مجال نفس کشیدن ندارند. اما جامعه ما متأسفانه دچار اختلال در این حوزه است، ارزش‌ها دچار تشتت و تفرق شده و با همدیگر دچار تناقض اند، در حالی که این حوزه‌ها باید به لحاظ ارزشی به هم نزدیک شده و کنشگران به یک وحدت ارزشی و وفاق حداکثری فعال دست یابند تا هدف کلی جامعه که مبتنی بر خواست اکثریت است، تدوین شود. اینکه در جامعه ما کنشگران بر سر اهداف کلی جامعه توافق ندارند ناشی از آن است که ارزشهای واحد، مصرح و شفاف وجود ندارند.

البته شایان توجه است که الزام اجباری به تبعیت محض از ارزش‌ها و هنجارها؛ غالباً نتیجه معکوس دارد. مفهوم همزیستی معکوس شونده نشان می‌دهد که حقوق و مسئولیت‌ها همدیگر را تا جایی تقویت می‌کنند. فقط اجتماعی می‌تواند هزینه‌های نظم را کمینه سازد که در مقابل نیازهای واقعی همه اعضایش، هم در ذات ارزشهای محوری، مشترک و هم در تکوین اجتماعی آن، پاسخگو باشد. اگر ارزشهایی که اجتماع پرورش می‌دهد و شکل ساختار آن نیازهای اعضای خود را منعکس نسازد، یا نیازهای عده‌ای را منعکس سازد، نظم اجتماع به جای اینکه به طور صحیح حمایت شود، تحمیل می‌شود و در طولانی مدت بی‌ثبات است (در واقع نهایتاً بی‌نظم می‌شود). هنجارها فقط تا زمانی که نیازهای اساسی اعضای اجتماع مورد توجه واقع شود، به طور مؤثر تداوم می‌یابد. بنابراین اصرار مبرم بر تحمیل و ایجاد تکلیف نامعقول و خارج از توان، موجب پیدایش شیب لغزنده می‌شود که نتیجه عکس دارد (اتزیونی^۱، ۱۹۹۶: ۹۶).

مشکل در اینجاست که ما حتی در متن یک هویت واحد مثلاً هویت دینی دچار تناقض در برداشت‌ها هستیم. مثلاً در رابطه با منش سیاسی یک پیشوای دینی معصوم، سیاسیون ما استنباط‌ها و قرائت‌های متناقضی را استخراج می‌کنند که با هم تفاوت ماهوی دارند، به عنوان مثال یکی با توجه به یک نگرش سیاسی، وجه مردمسالارانه حکومت حضرت امیر(ع) را برجسته می‌کند و دیگری به علت انتصاب اش به یک نگرش سیاسی متفاوت، از کنار آن به راحتی عبور می‌کند، گرچه آزاد اندیشی و ارائه نظریات و تضارب آراء را یک ارزش در مباحث تئوریک و مبانی می‌دانیم. لذا باید استنباط‌های ما از میراث معنوی مان مشترک و مبتنی بر واقعیت باشد تا مبنا و راهنمای عمل ما در حوزه‌های مرتبط گشته و ضمن دوری از تشتت و چندگانگی، یک وفاق بین‌الاذهانی بر سر آن شکل بگیرد.

یک مثالی در حوزه اقتصاد غرب شاید بتواند در فهم این مسئله بیشتر به ما کمک کند. همانطوریکه ماکس وبر اشاره می‌کند، بر اساس نظر پروتستان‌ها، کار اقتصادی و خلق ارزش افزوده در دنیا، نزد خدا پاداش اخروی دارد که یک گزاره شفاف و مصرحی بود و غرب از طریق این قبیل گزاره‌ها و عملیاتی سازی آنها، توانست با بسیج منابع مادی و غیرمادی، زمینه صنعتی شدن را فراهم آورد. حال اینکه در جامعه ما کسانی می‌آیند مطرح می‌کنند که معیشت اصلاً چیز مهمی نیست و در مقابل کسانی می‌آیند صحبت از رابطه مستقیم و مثبت بین ارتقاء سطح معیشت و دینداری می‌کنند و گزاره معروف «کسی که معاش ندارد، معاد ندارد» را مطرح می‌کنند. ببینید با این تناقضات محوری از درک متون دینی، نمی‌توانیم هدف ترسیم کرده و توسعه مادی و معنوی را در آغوش بگیریم.

حال مسئله این است که تا چه اندازه برای پاسخ به اینگونه سئوالات، پاسخ‌های قاطعی داریم. آیا در جامعه ما کار و تلاش و خلق ارزش افزوده واقعاً ارزش است. هنجار صداقت و درستی در جامعه ما به خوبی کار می‌کند. آیا انسان دارای ارزش و کرامت است. آیا برای جامعه قداست قائل هستیم؟

فقر علم‌پذیری و محاسبه‌نگری

با اینکه محاسبه‌گری، خرد و اندیشه ورزی در طی تاریخ ایران در چنبره عواملی گوناگون گرفتار بوده و به دلایلی کوشش‌هایی نیز که از متن جامعه برای توسعه خردورزی در ایران بعمل آمده، با مخالفت مواجه شده و پیشرفت نکرده است، متأسفانه امروز نیز به زعم نویسندگان، جامعه کمتر پذیرای علم و دستاوردهای آن است و انگار یک پرده‌ای در برابر دیدگان خود گشوده ایم تا تئوری‌ها و نتایج علمی متکی بر داده‌های علمی که واقعیت را به خوبی تبیین می‌کنند، رویت نکنیم. شاید این یک مسئله تاریخی باشد که با ضربه کاری غزالی بر تفکر فلسفی و میراث آن بوجود آمد تا تلاش معتزله و خردگرایان کم‌کم رنگ ببازد. ما در جامعه خود کمتر با واقعیت به مثابه بود و عینیت واقعی برخورد می‌کنیم و تدابیری علمی برای حل مسئله‌ای به کار می‌گیریم و مسئله را مطابق با منافع و ارزش‌های خودمان تعبیر و تفسیر می‌کنیم. مصلحت‌اندیشی‌ها و نگاه ابزاری به نهاد علم، هویت معرفتی آن را با چالش مواجه کرده است. سیاسی شدن مدیریت نهاد علمی و شکل‌گیری جریان‌های خودی و غیرخودی بر جریان اندیشه ورزی سایه انداخته است و شایسته‌سالاری به عنوان یک هنجار کارآمد در مدیریت نهادهای علمی و همچنین تبعیت از هنجارهای علمی به حاشیه رانده شده است.

ارتباط نظام‌مند بین نهادهای خردورزی و جامعه خدشه دار شده و طوری عمل می‌شود که انگار برخی دچار تعارض منافع با علم و یافته‌های علمی‌اند. به تعبیری دیگر «در درون سیستم و ساختار، عقلانیت سیماتیک و هوشمندی، نهادینه نشده است که عقلانیت متصل در حد رضایت بخشی در سیستم دولت و حکومت وجود داشته و سیستم به صورتی پایدار به گونه عقلانی عمل کند». اعتماد به دانشگاه و اصحاب معرفت در سطح نازلی بوده و جامعه از خواست و نگرش عالمان آزاد اندیش فاصله دارد. خردورزی متأسفانه تهدیدی برای امنیت کشور تلقی می‌شود، در حالی که ابداً این طور نیست. نهاد علم تبدیل به نهادی منفعل و بی‌خاصیت شده است. این مسائل بویژه در علوم اجتماعی و فرهنگی برجسته است. در حدی که گویا در سیاستمداران اعتقاد قلبی به دانشگاه وجود ندارد و شاید برخی آن را وصله ناجور می

دانند و در بهترین حالت آن را یک ویتترین. لذا ما تا زمانی که با علم و دستاوردهای آن عقد اخوت نبسته ایم، نمی‌توانیم توسعه را به چنگ بیاوریم.

از طرفی در خود نهادهای خردورزی نیز اخلاق حرفه‌ای رو به افول است. زندگی کنشگران علمی بیشتر بعد معیشتی پیدا کرده است. عمل‌ورز جوان در این فضا و اجتماع از این تضاد مطلع بوده و در چنین وضعیتی فرایند جامعه‌پذیری خود را طی می‌کند. کمتر دیده شده که در یک جمع علمی در ارتباط با یک مسئله‌ای متخصصین امر بطور واقع بینانه علت‌های دور و نزدیک بروز یک مسئله‌ای را به دقت بشکافند و پس از احصاء مکانیسم‌های مولد آن رخداد، تدابیری علمی برای حل آن مسئله اتخاذ نمایند. تصمیم‌گیری‌های علمی متأسفانه متأثر از سیاست‌زدگی، تلاش برای عدم مواجهه با واقعیت به مثابه بود، غلو در عملکرد همدیگر و پرهیز از مراجعه به داده‌های واقعی همراه است. این یک سؤال اساسی است که آیا نخبگان جامعه و مسئولان قوا برای اداره کشور نیازی به علم دارند تا به یافته‌های علمی مراجعه کرده و کشور را طبق نتایج و داده‌های علمی مدیریت کنند؟

نتیجه‌گیری

در این مقاله، فرض اساسی بر این پایه استوار بود که بی‌توجهی به مبانی نظری اسلام و اتخاذ دید مادی و سخت‌افزاری به توسعه و تب‌فراگیر آن در بین تصمیم‌گیران و سیاست‌گذاران کلان، جامعه را از دستیابی به یک تئوری واقع‌گرا و بومی-اسلامی در امر توسعه محروم نموده است. با اشراف به این تباین اساسی هدف این نوشته آن بود که با طرح یک دستگاه نظری منسجمی که بر گرفته شده از آموزه‌های جامع دینی و فرهنگ بومی باشد، عوامل مخل توسعه را به لحاظ جامعه‌شناختی در سطوح تحلیلی متعدد با اتکا به مبانی و اصول اساسی فرهنگ ملی و آموزه‌های جامع دینی بشکافد. در این راستا مقاله بر این تأکید داشت که منشأ توسعه نیافتگی در کشور ما عمدتاً به فقدان نظام قواعد در حوزه‌های کنشی متعدد، عدم تفاهم و وفاق معنایی در ارتباط با گنجینه فرهنگی و معنوی، عدم ادخال فراگیر در حوزه‌های چهارگانه سیاست، اقتصاد، فرهنگ و اجتماع و عدم تمکین به یافته‌های علمی، فقر علم‌پذیری و محاسبه‌نگری بر می‌گردد.

در ارتباط با نظام قواعد اشاره شد که بین کارائی نظام قواعد و توسعه رابطه وثیقی وجود دارد و در صورت فقدان و یا ناکارآمدی قواعد، نمی‌توان توسعه‌پایداری را در جامعه نهادینه نمود. بنابراین حضور-غیاب قواعد کارا می‌توانند از طریق اثرات انتشاری شان جامعه را به سمت مسیرهایی متفاوت هدایت کنند. مسئله دیگر فقدان ادخال فراگیر است. در این نوشتار ادخال به معنی حضور فعال تمام کنشگران راغب در همه حوزه‌های کنشی (سیاست، اقتصاد، فرهنگ و اجتماع) در سطوح تحلیلی متعدد تعریف شد، به گونه‌ای که امکان شکل‌گیری خودی و غیرخودی در هیچ حوزه‌ای ممکن نباشد. نکته مهمی که در ارتباط با ادخال باید مدنظر قرار گیرد، این است که بدون فراگرد ادخال، ائتلاف‌ها شکننده بوده و مدیریت تضاد غیرممکن خواهد بود.

در ارتباط با وفاق و تفاهم معنایی باید پاسخ‌های روشن و قاطعی به سئوالات کلیدی فراهم شود. جامعه باید از تمرکز بر ارزش‌ها و باورهایی که هیچ‌گونه اقلان و توافقی در مورد آن صورت نگرفته است به سمت یک نظم مبتنی بر وفاق

حرکت کند. چهارمین بعد مورد اشاره فقدان محاسبه‌گری و علم‌پذیری بود که ذکر شد که برای تحقق توسعه، باید مواجهه با واقعیت به مثابه بود و نمود عینی، مدنظر قرار گیرد.

بطور کلی می‌توان چنین نتیجه‌گیری نمود که هر یک از عوامل مورد اشاره در یک علیت ترکیبی موجبات توسعه را فراهم می‌سازند، ضمن اینکه این عوامل با همدیگر در ارتباط بوده و با هم رابطه هم‌زیگری دارند، مجموع عواملی که در جامعه ما حضور کم‌رنگی دارد. فرایند ادخال در حوزه‌های کنشی مختلف می‌تواند مستقیماً موجب عمل‌کنشگران در چارچوب قواعد هنجاری شوند. سازوکارهای امور جامعه‌ای در مدیریت نهادی را برجسته کرده و از این طریق کارایی قواعد نهادی را تقویت کنند. خصلت بازگشتی کارایی نهادی، موجب به‌گشت در فراگرد ادخال می‌شود. عمل‌کنشگران در چارچوب تعیین شده موجب خلق هم‌افزایی در تعامل بین سطوح متعدد شده و متقابلاً همدیگر را تقویت می‌کنند. نظام قواعد نقش تنظیم‌کنندگی را در ارتباط بین سطوح مختلف برعهده گرفته و موجب تنظیم رفتار در راستای هم‌نوایی با باید و نبایدهای جامعه می‌شود، به شرط اینکه اعتماد و تعاون در زندگی جمعی مورد سوء استفاده قرار نگرفته و سبب شکنندگی قواعد نشود که در غیر این صورت موقعیت برای پیدایش شیب لغزنده، یعنی عمل در چارچوب‌های غیرهنجاری فراهم می‌شود. لذا می‌توان نتیجه گرفت که توسعه‌فرایندی است که طی آن باید شالوده‌های اجتماعی و فرهنگی جامعه دگرگون شود.

منابع و مأخذ

- چلبی، مسعود (۱۳۹۳)، تحلیل نظری و تطبیقی در جامعه‌شناسی، چاپ اول، تهران، نشر نی.
- چلبی، مسعود (۱۳۷۵)، جامعه‌شناسی نظم؛ تشریح و تحلیل نظری نظم اجتماعی، چاپ اول، تهران، نشر نی.
- رضایی، علیرضا (۱۳۸۹)، شاخصه‌های توسعه از منظر اسلام، قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و امام خمینی (ره)، معرفت سیاسی، شماره ۳.
- سن، آمارتیا (۱۳۹۱)، توسعه یعنی آزادی، ترجمه سعید نوری نائینی، چاپ چهارم، تهران، نشر نی.
- سیاهپوش، امیر (۱۳۹۵)، الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت، انقلاب اسلامی.
- فوران، جان، (۱۳۷۷)، مقاومت شکننده (تاریخ تحولات اجتماعی ایران از صفویه تا سال‌های پس از انقلاب اسلامی)، ترجمه احمد تدین، تهران، خدمات فرهنگی رسا.
- یوسفی نژاد، علی (۱۳۸۲)، فرهنگ، توسعه و دین (الزام‌ها و ضرورت‌ها)، مجله اقتصاد اسلامی، شماره ۱۲.
- Burger, Thomas (1977), Talcott Parsons, the Problem of Order in Society, and the program of an analytical sociology, *The American Journal of Sociology*, Vol.83, No.2, pp.320-339.
- Carayannis, Elias. G and Jeffrey M. Alexander (2006), Global and Local Knowledge, *Palgrave macmillan*, USA, New York.
- Etzioni, Amitai (1996), The good society, *the new golden rule*, 127:83-96.
- Etzioni, Amitai (1996), The responsive community, A communitarian perspective, *American Sociological Review*, vol 61, No 1 (feb) pp.1-11.
- Jacobs Lesley A, (2010), Equality, adequacy and stakes fairness: Retrieving the equal opportunities in education approach, *Theory and Research in Education*, 8(3)249-268.

- Jiang,Xiaoping(2005),Globalization, Internationalization And The Knowledge Economy In Higher Education, A Case Study of China And New Zealand, *A thesis submitted in fulfillment of the requirements for the Degree of Doctor of Philosophy*(Education), The University of Auckland.
- Lindenberg,Siegwart(1998),Solidarity: Its Microfoundations and Macropendence A framing Approach .The Problem of Solidarity , Theories and Models . Edited By Doreian , Patrick and Thomas Fararo , university of Pittsburgh pennsylvania . usa, 60-112.
- Macmillan, Wit Hans de & Adams Tony, Global Competition in Higher Education: *A Comparative Study of Policies, Rationales and Practices in Australia and Europe* .
- Marginson, Simon & Rhoades Gary(2002), Beyond national State, Markets, and Systems of Higher Education: A Glonacal Agency Heuristic, *Higher Education*, 43: 281-309.
- Mowforth,Martin & Ian Munt(2016), Tourism and Sustainability, Development, Globalisation and New Tourism In The Third World, Routledge, Landon and New York.
- Portnoi, Laura M & et al(2010), Higher Education, Policy, And The Global Competition Phenomenon, New York, Palgrave Macmillan,Ntshoe Isaac And Letseka Moeketsi, *Quality Assurance and Global Competitiveness in Higher Education* .
- Portnoi, Laura M & et al(2010), Higher Education, Policy, And The Global Competition Phenomenon, New York, Palgrave
- Teichler, Ulrich(2010) Internationalising Higher Education: Debates and Changes in Europe, Mattheou,Dimitris; *Changing Educational Landsapes*, Springer.
- Watson, Keith(1998), Memories, Models And Mapping: the Impact of Geopolitical Changes on Comparative Studies in Education, *Compare*, Vol. 28, No. 1.
- Wood,R.E(2006), Cruise Tourism: A paradigmatic Case of Globalization.In; Dowling, R.(ed) Cruise Ship Tourism. CAB international, Wallingford, UK,PP.397-406.